



## تغییر وضع موجود؛ چرا و چگونه؟

سیدرحیم ابوالحسنی، ولی‌الله شجاع‌پوریان، عباس عبدی، صادق زیباکلام، وحید محمودی و

تقی‌آزاد ارملی

اعتماد ملی، ش ۱۳۸۷/۷/۲۹، ۷۶۸



**چکیده:** نویسندگان محترم در این مجموعه در پی بازشناسی مشکلات و موانع توسعه و پیشرفت در کشور هستند. اولاً تأکید دارند که کشور در شرایط حاد و بحرانی قرار دارد و مشکلات کشور به حد انفجار رسیده است. ثانیاً این دولت فعلی توانایی حل مشکلات موجود را ندارد و به عبارت دیگر، خود، عامل بروز این مشکلات است و ثالثاً ایجاد تغییر و دگرگونی در قدرت اجرایی و دست به دست شدن دولت و روی کار آمدن دولت کارآمد و نگاه علمی و آکادمیک به حل مشکلات و تحلیل جامعه‌شناسانه از مشکلات و راه‌حل‌های رفع آنها، مایه برون‌رفت از این شرایط و فائق آمدن بر مشکلات موجود امکان‌پذیر خواهد شد.

● سیدرحیم ابوالحسنی: از منظر سیاست‌گذاری، تغییر می‌تواند در سطح نخبگان، ساختار سیاسی، فرآیندهای تصمیم‌گیری و اهداف مورد نظر و مقاصد مطلوب صورت گیرد. معمولاً اولین تغییر در سطح نخبگان آغاز می‌گردد. غالب افراد حاکم بر قدرت، برکنار و نیروهای پیروز جایگزین می‌شوند.

یکی دیگر از حوزه‌های تغییر ساختار هنجاری و حقوقی قدرت سیاسی است. ساختار اصلی و شاکله قدرت در قانون اساسی مدون شده است، اما این ساختار می‌تواند ساختار متفاوت و متمایز در پرتو خود شکل دهد. سطح سوم تغییر را دگرگونی هویتی و ایدئولوژیک و یا مقوله‌های ذهنی یک سیستم سیاسی تشکیل می‌دهد.

یکی از تغییرات مهم و جدی در حوزه سیاست، تغییر در فرآیند سیاست‌گذاری و حکمرانی است. نخبگان حاکم می‌توانند با انتخاب الگوهای مناسب، سیاست‌گذاری را روشمند و دارای ریخت و قالب خاصی نمایند. یکی از این الگوها، الگوی حکمرانی خوب است. هر چند این الگو برگرفته از فرهنگ و خط مشی‌های غربی است، اما می‌تواند با بومی شدن، الگوی مناسبی برای مدیریت سیاسی کشور باشد. این الگو دارای اصولی است که سازگار با فرهنگ سیاسی جهان مدرن می‌باشد و با فرهنگ و اعتقادات سیاسی ما نیز ناسازگاری ندارد.

اصل دیگر این الگو حاکمیت قانون است. همه افراد در برابر قانون برابرند و باید در پناه آن قرار داشته باشند. اصل سوم در این الگو مسئولیت‌پذیری است. مقامات و مسئولان حکومت باید در حوزه اختیارات خود مسئولیت‌پذیر باشند و اموری که بر عهده آنهاست به گردن دیگری نیندازند. اصل چهارم شفافیت است. مردم حاکمیت را در اختیار دارند و باید کلیه مسئولان توسط آنها انتخاب شوند. اصل پنجم، پاسخ‌گویی است. با توجه به اصل حاکمیت مردم، نهادها و مقامات حکومت باید در حوزه وظایف و مسئولیت خود پاسخ‌گو باشند. اصل ششم، اجماع‌گرایی است. حاکمیت از آن همه مردم است و همه گروه‌ها و تشکل‌ها و شخصیت‌ها می‌توانند و باید در فرآیندهای تصمیم‌گیری دخالت داشته باشند. اصل هفتم، برابری است. اصلی که سه قرن از طرح آن در دنیای غرب می‌گذرد، ولی در اسلام صراحت دارد که همه افراد برابرند. اصل هشتم، کارآیی و اثربخشی است. حکومت باید کارآمد و مؤثر باشد و توانایی حل مشکلات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی را داشته باشد. حکومت، مسئولیت استقرار امنیت، آرامش و رفاه جامعه را بر عهده دارد و شرط حقانیت برای تداوم آن، تأمین مؤلفه‌های مذکور است.

به نظر می‌رسد با توجه به سوابق طولانی سیاسی و اجتماعی و اقتصادی ایران، زمینه برای تغییر مهیاست و کسی که مسئولیت سیاسی آینده جامعه را بر عهده دارد، باید در شرایط موجود، با انتخاب الگویی متناسب، طرح تحول خود را معنادار و جهت‌دار نماید تا جامعه دچار سردرگمی و ابهام نشود.

● ولی‌الله شجاع پوریان: به یقین خسارات سنگینی که در طول سه سال گذشته از رهگذر مدیریت دولت نهم، در عرصه‌های مختلف بر پیکره کشور وارد شده است، در کوتاه مدت جبران‌پذیر نیست.

در بخش تولیدات صنعتی و فرآورده‌های کشاورزی به دلیل دخالت‌های ناروای دولت از یک سو و واردات بی‌رویه اجناس و اقلام مشابه از سوی دیگر، غالب تولیدگران و کشاورزان به مرز ورشکستگی رسیده‌اند. رویکرد تنگ‌نظرانه و دخالت‌های سلیقه‌ای و تبعیض‌های ناروا در عرصه سینما، هنر، کتاب و نشر، سینماگران، نویسندگان و ناشران را به بن بست و اوج نارضایتی و نگرانی رسانده است. در دانشگاه‌ها به استادان و دانشجویان بی‌حرمتی روا شده، که در پیش از انقلاب نیز نظیری برای آن یافت نمی‌گردد. در عرصه سیاست خارجی، علاوه بر رویکرد و کاربردهای مغایر با منافع ملی، از دولت نهم رفتارهایی سرزد که اسباب سخریه و تحقیر ملتی بزرگ و با تمدن دیرین ایران را فراهم آورده است. در حوزه داخل، دولت نهم منهج و مسیری را پیشه کرد که هیچ کدام از دولت‌های پیشین نپیمودند. از ارائه آمارهای نادرست و متناقض گرفته تا ادعاهای عجیب و غریب و اصرار به انجام کارهای ناشده، از بی‌ثباتی و تغییر مکرر مدیران و فرافکنی‌ها و اتهام‌زنی‌ها گرفته تا تغییرات پیاپی در سیاست‌ها و پیشه کردن روش‌های آزمون و خطا و...

به هر حال امروز وضعیت آشفته کشور در عرصه‌های مختلف، نه تنها اصلاح‌طلبان و رقبای احمدی‌نژاد، بلکه غالب اصولگرایان و هم‌بیمانان دیروز او را به این باور رسانده است که برای نجات کشور و عبور نظام از شرایط بحران، باید چاره‌اندیشی و تدبیری کرد. برای اولین بار در تاریخ رقابت‌های ریاست جمهوری، بیش و پیش از جناح رقیب، هم‌فکران رئیس‌جمهور کنونی در اندیشه رقابت با او به سر می‌برند. بدون تردید، شرایط کشور به مرحله‌ای رسیده است که اگر تغییر و اصلاحی در روند مدیریت موجود رخ ندهد، آینده و حال نظام و کشور در معرض لطمات بیشتری قرار خواهد گرفت.

اصلاح‌طلبان نیز که همیشه به سربلندی و اقتدار ایران و انقلاب اسلامی می‌اندیشند، به رغم نگرانی‌هایی که در زمینه سلامت انتخابات و امانت‌داری از آرای مردم دارند، مسؤلیت بیشتری برای ایجاد تغییر و انجام نقش تاریخی خود در تحولات کشور احساس می‌کنند. البته اصلاح‌طلبان برای رسیدن به موفقیت و کامیابی حتمی در انتخابات پیش رو ضرورت‌ها و الزاماتی دارند که باید به آنها اهتمام ورزند. نخست این‌که از همه ظرفیت‌ها و توان تشکیلاتی و حزبی گروه‌های اصلاح‌طلب، برای نقد صحیح و منصفانه و مستدل وضعیت کنونی جامعه بهره‌جویند. استفاده و بهره‌گیری از روش‌های علمی در تبلیغات و توجه به روان‌شناسی جامعه ایران، امری لازم و بایسته است. مردم به هر طریق باید اطمینان

یابند در صورت پیروزی مجدد اصلاح‌طلبان، زمینه تحقق بیشتر مطالبات و حقوق آنان فراهم خواهد شد. یافتن راهکارهایی برای کسب اعتماد دوباره مردم که سرمایه اصلی اصلاحات هستند، باید از اولویت‌های اساسی همه شخصیت‌ها و تشکل‌های اصلاح‌طلب باشد. همچنین برقراری ارتباط بیشتر و گسترده میان رهبران اصلاح‌طلب در سطح احزاب و هواداران آنان، برگزاری همایش‌های مشترک در سطح مرکز و استان‌ها برای ایجاد همگرایی و تقویت روحیه مردم و ناکام کردن استراتژی تفرقه‌افکنی میان اصلاح‌طلبان، از ضرورت‌های شرایط کنونی است. تردیدی نیست خاطره پراکندگی و چندپارگی جبهه اصلاحات در انتخابات ریاست جمهوری گذشته و ناکامی آنان، به رغم برخورداری از آرای بیشتر، هنوز ذهن و روح هواداران این جریان فکری را می‌آزارد و بسا عزم آنان را برای فعالیت و حضور بیشتر سست می‌کند.

به هر حال گر چه تغییر در شرایط بحرانی کشور که مستلزم تغییر در مدیریت کنونی جامعه است، به دلیل برخورداری دولت از ابزارهای قوی نظارتی، اجرایی، مالی و اقتصادی، پس دشوار به نظر می‌رسد، ولی بهره‌گیری از برنامه‌ریزی عالمانه و دقیق و مدیریت انتخابات در میان مجموعه اصلاح‌طلبان از یک سو، و بهره‌جستن از عملکرد ضعیف و غیر دفاع دولت نهم و شکاف میان نیروهای رقیب از سوی دیگر و مهم‌تر از همه تقویت و تحریک مردم برای مشارکت بیشتر در سرنوشت خود، امری شدنی و دست‌یافتنی است.

● عباس عبدی: ۱. مسائل اصلی جامعه ما کدام است؟ البته برای دریافت پاسخ این سؤال اگر از مردم نظرسنجی شود، بد نیست؛ اما کلیت این مسائل چنان واضح است که برای فهم آن نیازی به نظرسنجی نیست. تورم، بیکاری، فساد و پارتی‌بازی، اعتیاد، ترافیک، آلودگی هوا و... معمولاً رتبه‌های بالا را به خود اختصاص می‌دهند.

در این میان اگر از مردم پرسیده شد که آیا آزادی بیان و احزاب هم مشکل شما هست یا خیر، تردید نداشته باشید که چنین مشکلی در رتبه‌های دهم به بعد قرار خواهد گرفت. بنابراین مشکلات اصلی مردم همان‌هایی است که گفته شد. اما همان‌طور که گفته شد، دانستن این مشکلات کار سخت و شاقی نیست و همه از آن مطلع هستند. مهم دانستن راه حل این مشکلات است. بنابراین وظیفه یک حزب یا عنصر سیاسی یا متخصص اجتماعی این است که از سطح این مشکلات و علامت‌ها فراتر رود و نشان دهد در پس ظاهر این مشکلات چه عامل یا عوامل دیگری نهفته هستند و چگونه باید با آنها برخورد کرد که مشکلات

تخفیف پیدا کنند. در امور اجتماعی و اقتصادی و امور تجربی مثل پزشکی، داشتن نیت خیر و ادعای اصلاح اگر چه خوب و پسندیده است، اما اهمیت آن مثل زمینه‌های عبادی و دینی نیست. موضوعات دیگری هم هستند که وجودشان خیلی مهم‌تر است. بنابراین برای اصلاح امور و مشکلات جامعه، کافی نیست که کسی انگیزه خیرخواهانه داشته باشد، بلکه مسأله مقدم بر آن، دانش، تخصص، فهم و توانایی برای شناخت مشکلات اصلی و سپس پیدا کردن راه درمان آنهاست.

۲. با این توضیحات مقدماتی و مختصر، نظر خودم را درباره اهم مسائل امروز جامعه به طور مجمل بیان می‌کنم. به نظر بنده مشکلات اصلی، ولی سطحی مردم، هم به لحاظ ذهنی (نظر خود مردم) و هم به لحاظ عینی (شاخص‌های کمی اندازه‌گیری شده) تورم، بیکاری، فساد، اعتیاد و... است. تخفیف و تعدیل هر یک از این مشکلات در درجه اول منوط به عوامل مشترکی است؛ عواملی که آثار آن در قالب مشکلات مذکور متجلی می‌شود. گرچه هر یک از این مشکلات تا حدی عوامل خاص خود را هم دارند، اما ریشه بسیاری از آنها در درجه اول ناشی از ضعف بنیان سیاست مدرن در ایران است. در درجه دوم نیز مخالفت با اساس و بنیان علوم اجتماعی (اقتصاد، جامعه‌شناسی، سیاست، حقوق و...) که ریشه در قشری‌گری و انحصارطلبی سیاسی دارد، در کنار ضعف ساختار سیاست، ریشه اصلی بسیاری از این مشکلات است. راه حل آن نیز گسترش آزادی‌های بیان، مطبوعات، احزاب، حاکمیت قانون، مردم‌سالاری، رقابت و... است.

بنابراین مشکلات اصلی ولی ریشه‌ای، تورم و بیکاری نیست، بلکه فقدان موارد مذکور در حد ضرورت لازم است. این موارد (آزادی‌ها و حاکمیت قانون، مردم‌سالاری و...) شاید به خودی خود مطلوبیت کمتری از مسائل اصلی ولی سطحی دارند، اما به لحاظ سیاستمدار و دولتمرد، تنها از طریق حل این مشکلات است که می‌توان مشکلات ظاهری مثل تورم و بیکاری را هم تخفیف داد.

از سوی دیگر درک این مسأله باید از خلال مشارکت عمومی و جمعی حاصل شود. از این رو توسعه و تقویت نهادهای مدنی و تشکل در احزاب و جمعیت‌ها رکن رکین و گام ابتدایی برای رفتن به سوی حل این مشکلات است و در غیاب چنین شرطی، ادعای توانایی داشتن در حل امور از سوی فلان یا به همان شخص، دروغی بیش نیست. بنابراین مشکلات اصلی ولی سطحی جامعه ما، اقتصادی و سیاسی هستند، اما مشکل ریشه‌ای، توسعه نیافتگی

سیاسی است و راه حل آن افزایش مشارکت از خلال نهادهای مدنی و احزاب با هدف توسعه سیاسی است. در این میان از نقش مخرب درآمدهای نفتی در ممانعت از تحقق این هدف نباید غافل بود و ضرورتاً باید در جهت حذف آن از درآمدهای دولت نیز کوشید، تاراه برای رسیدن به آن اهداف هموار شود.

● **صادق زیباکلام:** مشکل اساسی این است که اکثر استادانی که ظرف سال‌های اخیر بازنشسته شدند، در اوج و در قله کارآیی علمی و تخصصی شان قرار داشتند. بنابراین بازنشسته کردن آنان عملی نابخردانه بود که به جز ضرر و زیان و ضربه وارد کردن به شأن عملی آن حوزه، دستاورد دیگری نداشت. بازنشسته کردن آن استادان با حسرت و ناپاوری دانشجویان و همکاران و جامعه دانشگاهی و علمی کشور در آن حوزه مواجه شد. از آنجاکه در بازنشسته کردن این استادان هیچ تعقل، منطق و ملاحظه‌ای لحاظ نشده بود، بنابراین طبیعی بود که انسان به این نتیجه برسد که آن تصمیم نباید ملاحظات سیاسی باشد، و الا اگر مسئولان ذره‌ای دغدغه و ملاحظه مسائل علمی را داشتند، قطعاً نباید آن استاد یا آن چند نفر استاد را بازنشسته می‌کردند. آیا می‌توان مدعی شد که بازنشسته کردن اجباری جملگی استادانی که در زمان به روی کار آمدن اصولگرایان صورت گرفته، ضربه و لطمه‌ای به علم و دانش بوده؟ بازنشستگی آنان نه تنها عمل خلافی از جهت علمی نبود، بلکه اتفاقاً کار درستی بود؛ چراکه راه را برای ورود استادان جوان‌تر با افکار و اندیشه‌های تازه و توان علمی بالاتر باز می‌کرد. چه مخالف اصولگرایان باشم و چه موافق آنان، روال طبیعی آن است که استادان جوان‌تر به تدریج جای استادان قبلی را بگیرند.

بنابراین پرسش اساسی آن است که یک استاد را چه زمانی، باید بازنشسته کرد؟ و پرسش مهم دیگر آن است که تشخیص این که یک استاد را باید بازنشسته کرد، برعهده چه کسی یا کدام نهاد باید باشد؟ یک راه حل آن است که قانونی وضع کنیم و بگوییم برحسب این قانون، هر استادی که ۶۵ یا ۷۰ ساله شود یا هر استادی که ۳۰ یا ۳۵ سال سابقه استادی دارد را بازنشسته کنیم. روشی که ظاهراً اصولگرایان پیش گرفته‌اند و استادان بالای ۷۰ سال با ۳۵ سال سابقه تدریس را بازنشسته می‌نمایند. این روش اگر بدون تبعیض اجرا شود، عادلانه است؛ اما در عین حال روشی نابخردانه و نامعقول است.

تشخیص شایستگی علمی، تداوم مفید بودن یا نبودن و داشتن یا نداشتن کارآیی از جانب یک استاد توسط هر نهاد و مرجع دیگری به جز خود استادان که صورت گیرد، با اشکال و

ناصحیح خواهد بود. نه وزارت علوم، نه شورای عالی انقلاب فرهنگی و نه مسئولان و رؤسای دانشگاه‌ها، نهادهای موجهی برای این تصمیم‌گیری و درست‌تر گفته باشیم «تشخیص» نیستند. در خصوص شورای عالی انقلاب فرهنگی باید گفت که، آن شورا حداکثر می‌تواند یک مقام و مرجع مشورتی باشد و نمی‌تواند تصمیم‌گیری اجرایی کند، چرا که از وجاهت قانونی برخوردار نیست. مشکل دیگر آن شورا این است که ذات آن سیاسی است. انگیزه تصمیم‌گیری‌های آن بیش از آن‌که ملهم از دغدغه‌های علمی، در نظر گرفتن خیر و صلاح علمی و آینده مملکت باشد، بیشتر ملاحظات سیاسی و ایدئولوژیک است. همین استدلال در خصوص وزارت علوم نیز وارد است، هم‌چنین در خصوص مسئولان دانشگاه‌ها که در بهترین حالت منتخب آن شورا و آن وزارتخانه هستیم. در گذشته‌ها چپ حاکم بود، بعدها سیاست دیگری آمد و بعد نوبت به اصلاح‌طلبان رسید. امروزه اصولگرایان و راست‌فکری بر وزارت علوم و شورای عالی انقلاب فرهنگی تسلط دارند. تصمیم‌گیری شورای عالی انقلاب فرهنگی و وزارت علوم پیرامون دانشگاه‌ها ملهم و متأثر از ملاحظات سیاسی خواهد بود.

گروه‌های آموزشی، صالح‌ترین مرجع هستند؛ چرا که آنان از میزان کارآیی همکاران مطلع هستند و با توجه به حجم تحقیقات، کارآیی در سر کلاس، چاپ مقالات، شرکت در کنفرانس‌های بین‌المللی و داخلی و سایر عوامل، می‌توانند در پایان هر سال تحصیلی برای بازنشستگی اعضا تصمیم‌گیری کنند. تجربه نشان داده ملاک و اعتبار مراجع و نهادهای بیرون از دانشگاه‌ها برای جذب و استخدام استادان جدید، همواره سیاسی است.

● **وحید محمودی:** در شناخت وضع موجود و ارائه راهبرد برای آتیه توسعه ملی کشور، باید دقت داشته باشیم که رابطه وثیق و نزدیکی بین حوزه‌های اقتصادی و سیاسی و حوزه‌های اجتماعی و فرهنگی وجود دارد و بدون مطالعه ارتباط بینابینی ابعاد مختلف توسعه، نمی‌توان تغییر ایجاد کرد و تغییر باید روی پایانه روشنی اتخاذ شود که مجموعه ابعاد قطار توسعه، با یکدیگر و به سمت جلو حرکت کنند. یکی از مهم‌ترین مشکلات ما در وضع موجود، این است که مدیریت در کشور ما قبیله‌ای و سلیقه‌ای است. منظور از وضع موجود، الزاماً دولت موجود نیست. در دولت‌های گذشته هم با این مشکلات مواجه بوده‌ایم و هستیم. بنابراین بهره‌برداری از مدیریت سلیقه‌ای و قبیله‌ای نمی‌تواند ما را در رقابت‌های جهانی و عرصه‌های اقتصادی موفق بدارد؛ چرا که از مهم‌ترین رموزها و مبنای موفقیت در عرصه

اقتصادی این است که ما قائل به قاعده بازی باشیم و رقیب و حریف خود را، متناسب با شرایط محیطی و اجتماعی‌ای که از آن بهره می‌برد بشناسیم. یکی از ویژگی‌های دولت این است که تعریف صحیحی از مفهوم هزینه فرصت و مفهوم فرصت به‌طور کلی داشته باشد، فرصت‌ها را بشناسد و خلق فرصت کند و به چنین دولتی ما به اصطلاح دولت توسعه‌گرا می‌گوییم. مهم‌ترین وجه دولت توسعه‌گرا، در حوزه مدیریتی این است که از وضعیت مدیریت قبیله‌ای به سمت مدیریت توسعه‌گرا برویم.

ما نمی‌توانیم این‌گونه به چارچوب مدیریت و اداره امور نگاه کنیم و انتظار داشته باشیم اقتصادمان اقتصاد برتر خاورمیانه باشد. اینها به هم بسته هستند، لذا تحول در حوزه اقتصاد و مدیریت باید همزمان باشد. در حوزه‌های اجتماعی و باورهای توسعه‌ای باید بررسی کنیم که چه باورهایی در حوزه اجتماعی با باورهای توسعه‌ای ناسازگار و مخالف دستیابی به توسعه است. تغییرات در حوزه‌های فرهنگی و اجتماعی لازمه تغییرات و حرکت به سمت جلو است که مهم‌ترین مسأله در حوزه‌های اجتماعی و فرهنگی داشتن خودباوری و اعتقاد به این است که ما می‌توانیم توسعه پیدا کنیم و جامعه‌ای داشته باشیم که در آینده در جایگاه رفاه اقتصادی و اجتماعی رفیعی قرار گیرد.

با یک اقتصاد صدقه‌ای و یارانه‌ای نمی‌توانیم به سمت تغییر حرکت کنیم. یک اقتصاد توانمند و متکی به مشارکت مردم، نیازمند یک حرکت کارآفرینی است و در آن صورت است که خصوصی‌سازی و عدم وابستگی به نفت اتفاق می‌افتد. مجموعه این تغییرات باید در مسیر دستیابی به چشم‌انداز بیست ساله حرکت کنند، به گونه‌ای که مجموعه راهبردهایی که در هر یک از حوزه‌ها برای تغییر تنظیم می‌شود، هماهنگی با یکدیگر برای تغییر داشته باشد و این راهبردها حفظ‌کننده و تقویت‌کننده عدالت اجتماعی، با ملاحظه عزت و کرامت انسانی و رشد مناسب اقتصادی در جامعه باشد. با این ملاحظات می‌توانیم امیدوار باشیم که این تغییر می‌تواند منجر به وضعیت مطلوب شود، بنابراین هر تغییری که مطالعه شده و با رویکرد روشن و برنامه تعریف شده نباشد، نمی‌تواند منجر به هدف و نتیجه مطلوب شود.

● **تقی آزاد ارمکی:** برای بیان وضعیت مشکلات اجتماعی در ایران امروز، نیازمند به طرح چندین پیش‌فرض هستیم. بدون توجه به این پیش‌فرض‌ها، امکان بحث و گفت‌وگو وجود ندارد. ۱. جامعه بدون مشکل، جامعه‌ای بیمار است. بدین لحاظ این سؤال مطرح است که آیا اصلاً جامعه می‌تواند بدون مشکل باشد؟ این‌که عده‌ای فرض کنند که جوامع چه در گذشته و



چه در آینده می‌توانند بدون مشکل باشند، امری ناپسند و غلط است. هر جامعه‌ای در هر حال و شرایط با مشکل همراه است. مشکلات هم آن قدر کوچک و قابل گذشت نیستند. مشکلات در جوامع همیشه هستند و سطح و عمق آنها نیز بسیار زیاد و گسترده است.

۲. مشکلات دارای دامنه و ابعاد متفاوت هستند و تا حدود زیادی وضعیت غیر متعین دارند. دامنه مشکلات، مسأله‌ای است که مورد اختلاف نظر می‌باشد. در بعضی از دیدگاه‌ها و در نزد بعضی از افراد مشکلات به گونه‌ای است که با یک حرکت تند و سریع قابل حل است. به عبارت دیگر، مشکلات راه، امور ساختگی به واسطه دشمن فرض کردن و با برخورد تهاجمی و غافلگیرانه به دشمن، ریشه مشکلات را از بین بردن، اصل می‌شود. این معنی را ما در طول تاریخ معاصر ایران چندین بار مشاهده کرده‌ایم. در مرحله دوم مدرنیته ایرانی، بعضی از روشن‌فکران ایرانی، ریشه همه مشکلات ایرانی که به عقب‌ماندگی انجامیده بود را در سنت‌های ایرانی و به طور خاص در زبان فارسی دیدند. در این صورت بهترین راه علاج مشکل را حذف زبان فارسی و اعلام جایگزین برای آن یافتند. البته ریشه این راه حل نیز در اقدامی بود که آتاتورک در ترکیه دنبال کرده بود، برحسب ظاهر هم موفق شده بود. شواهد تاریخی نشان داد که نه مشکل عقب‌ماندگی ایرانیان ریشه در سنت ایرانی و زبان فارسی داشت و نه راه حل مشکل نیز یادگیری زبان جدید و حذف زبان ملی بود.

۳. مشکلات، اموری ساده و ساختگی نیستند که با اقدامی ساده و مکانیکی رفع شوند. این فرض در ادامه فرض دوم است. در نتیجه، فرض دوم این است که مشکلات اگر مشکل هستند با یک اقدام ساده، سطحی، مقطعی و یک شبه نه حل می‌شوند و نه دور می‌شوند. در عوض در همین شرایط است که مشکلات به طور همه جانبه به روز شده و قدرت‌نمایی می‌کنند.

۴. فرض چهارم این است که مشکلات، اموری پیوسته و متداخل هستند. اگر در جامعه مشکلی در ساحت اجتماعی، نشانه گرفته شده است، حل آن بدون ملاحظه مشکلات در ساحت اقتصادی، فرهنگی و سیاسی ممکن نیست. مشکلات زادگاه اجتماعی دارند. هر آنچه که در جامعه وجود دارد، به دلیل حیات اجتماعی، چندبعدی است. یک بعد و ساحت آن اجتماعی است و ساحت‌های دیگر نیز دارد.

از قدیم، از دو دهه گذشته تا کنون، بر مشکلات در ایران چندین اصل حاکم شده است و کمتر فضای سیاسی و جریان‌های اجتماعی و فکری توانسته است، تغییر عمده‌ای در ساختار

بازتاب اندیشه ۱۰۳  
۲۶  
تغییر  
وضع موجود؛  
چرا و چگونه؟

آن ایجاد کند. بعضی از مشخصات و ویژگی های آن عبارتند از:

۱. مشکلات در ایران بسیار زیاد و متنوع است.
۲. مشکلات دارای اولویت بندی، با حاکمیت مشکلات اقتصادی به عنوان اصلی ترین مشکل، و کمترین مشکل در حوزه مسائل دینی است.
۳. از نظر مردم حل مشکل و سامان یافتن مسائل جامعه در گرو مشکلات اقتصادی است.
۴. مانع و عامل اصلی در عرصه مشکلات اجتماعی، حوزه سیاسی است. بدین لحاظ است که مردم اکثراً مدعی اند دولت و نظام سیاسی، اصلی ترین عامل در ایجاد و حل مشکلات هستند.

۵. در حوزه مدیریت و ساماندهی، مشکلات سیاسی و مدیریتی مهم می شوند؛ به عبارت دیگر، مشکلات اقتصادی از طریق امور سیاسی و مدیریتی سامان می یابد و....  
براین اساس، ضرورت برنامه ریزی و اقدام کارشناسی در ساماندهی جامعه با وجود مشکلات معین قابل شناسایی است. این اقدام و مدیریت براساس دو سیاست متفاوت مکمل ممکن است:

الف) سیاست سلبی: در این سیاست کارها و اقداماتی نباید صورت گیرد. کارهایی که نباید انجام داد عبارتند از: ۱. اول این که هر چه تاکنون انجام داده ایم و فرض کردیم که درست بوده است را انجام ندهیم. همین که از اقدام جدی، که نتیجه آن انباشتگی مشکلات بوده است اجتناب می کنیم، بهترین کار و تلاش است. در بسیاری از شرایط، بی اقدامی و بی تصمیمی بهترین روش و شیوه است.

۲. هرگز برای رفع مشکلات، با صدا و جنجال و هیاهو وارد نشویم. بدین لحاظ باید از دعوت عام و فراگیر در حل مشکلات جلوگیری کرد. زیرا هر وقت همه افراد، نیروها و امکانات برای حل مشکلات به طور جمعی فعال شده، مشکلات به جای حل، ناپدید شده اند.  
ب) سیاست اثباتی: در این نوع سیاست، انجام مجموعه ای از اقدامات و سیاست ها باید در دستور کار دولت، سازمان ها، گروه های اجتماعی و افراد قرار گیرد. کارهایی که باید صورت گیرد عبارتند از:

۱. اول این که سیاست توزیعی یا تراکمی مشکلات را پیش گرفت. به جای اقدام مداخله برای عمل بهتر است مشکلات را توزیع کرد. توزیع مشکلات به صورت مکانیکی ممکن نیست، این طور نیست که مقامات مسؤول از همه بخواهند که برای حل مشکلات اقدام کنند.

این از همان نوع تصمیمی است که گفته شد باید اجتناب شود.

۲. اگر قرار باشد که یک بار دیگر جامعه ایرانی به سامان برسد، باید اساس عمل اجتماعی را تقسیم کار اجتماعی، تفکیک پذیری و مداخله همه نیروها و پذیرش مسؤلیت‌های محدود اجتماعی (معین شده براساس حوزه‌ها و موقعیت‌های اجتماعی و فرهنگی) و محور نشدن یک نهاد، فرد، گروه، حزب، و سازمان دانست.

۳. اقدام سوم، به رسمیت شناختن مشکلات بسیار و در ضمن قبول صورت‌ها و نمونه‌های متعدد هر یک از مشکلات است. اگر به طور خاص یکی از مشکلات جامعه بی‌اعتمادی قلمداد شده است، باید منتظر صورت‌ها و نمونه‌های متعدد این نوع مشکل واحد بود. زیرا این نوع مشکل در ساحت‌ها، موقعیت‌ها و شرایط متعدد بروزهای متعدد می‌کند. در این صورت است که افراد و گروه‌هایی با بصیرت کافی در فهم تنوع مشکلات، لازم است. ۴. با برخورد آرام و زمان‌دار با مشکلات، مدعیان اصلی شناسایی و حل مشکلات پیدا خواهند شد.

## ● اشاره

نخستین غلامی

در نوشتار مذکور، مطالب نادرست متعددی وجود دارد که به طور خلاصه به برخی موارد اشاره می‌شود:

۱. به نظر می‌رسد این گفت‌وگو که ناظر به کالبدشکافی یک بحث جامعه‌شناسانه است، در فضای کاملاً حزبی و جناحی مطرح شده است و به طور طبیعی بحث در چنین فضایی نمی‌تواند مؤلفه‌های کامل یک بحث منطقی و علمی را واجد باشد. مباحثی که براساس گرایش‌های حزبی و معطوف به کسب قدرت سیاسی از طرف احزاب و گروه‌های فعال در عرصه سیاست مطرح می‌شود، نمی‌تواند خالی از حب و بغض سیاسی باشد.

۲. افرادی که از نگاه حزبی، مسائل اجتماعی و سیاسی و اقتصادی را تحلیل می‌نمایند، تجزیه و تحلیل آنها در قالب سیاه یا سفید است؛ به عبارت دیگر یا همه چیز را نابود شده و رو به اضمحلال تصور می‌کنند، اگر مخالف جریان حاکم باشند، و یا همه امور را بر وفق مراد، عالی و متعالی وانمود می‌کنند، اگر موافق جریان حاکم باشند و هر دوی این رویکردها منطقاً محکوم به شکست است. آیا مخروبه نشان دادن تمامی اجزای بدنه دولت کنونی می‌تواند از پشتوانه منطقی و اتقان علمی برخوردار باشد؟ خواننده‌ای که این نوشتار را مطالعه می‌نماید، قطعاً این سؤال به ذهنش خطور خواهد کرد که آیا انگیزه‌ای حزبی و جناحی باعث نشده که صاحب این سخن همه چیز را خاکستری و تیره ببیند؟

بازتاب اندیشه ۱۰۳

۳۸

تغییر  
وضع موجود؛  
چرا و چگونه؟

۳. آقای عبدی می‌گوید: «مشکلات اصلی مردم تورم و بیکاری و... است، مباحث سیاسی در درجه دهم اولویت قرار دارد» سؤال این است که اصلاح‌طلبان هنگامی که در هرم قدرت بودند، طی هشت سال به طور مداوم می‌گفتند مشکلات اصلی مردم، توسعه سیاسی و نبود آزادی و مطبوعات مستقل است، حال باید پرسید چه شده که می‌گویند مشکلات اصلی مردم اقتصادی است؟ البته آقای عبدی برای این‌که از این تناقض‌گویی‌های یابد، می‌گوید تورم و بیکاری و... مشکلات سطحی است و اساس و ریشه این امور همان فقدان آزادی، نهادهای مدنی، مردم‌سالاری و... است و اگر بخواهیم مشکلات اقتصادی ریشه‌کن شود، باید توسعه سیاسی رخ دهد! اما واقعیت این است که این مغالطه‌ای بیش نیست و رفع مشکلات اقتصادی، راهکارهای ویژه خود را می‌طلبد و باید براساس فرمول‌های مخصوص خود طی طریق نماید؛ چرا که کشورهای در دنیا وجود دارد که از لحاظ توسعه سیاسی بسته هستند، اما از لحاظ اقتصادی بسیار پیشرفته می‌باشند، مانند چین، چنان‌که عکس این قضیه هم می‌تواند صادق باشد. دیگر این‌که، اصل مطلب که در ایران امروز آزادی، مردم‌سالاری، تقویت نهادهای مدنی... وجود ندارد، ادعایی بیش نیست و شاخص‌های موجود در کشور خلاف این مطلب را اثبات می‌کند. وجود انتخابات متعدد، کثرت مطبوعات با انواع تفکرات و اندیشه‌ها، آزادی احزاب و گروه‌های سیاسی همه و همه حاکی از وجود توسعه سیاسی در کشور است. البته هر حکومتی، هر چند دموکرات‌ترین آنها، خطوط قرمزی دارند که همگان ملزم به رعایت آن هستند و برخورد با متخلفان و کسانی که از خطوط قرمز تجاوز کرده‌اند، دلیل بر فقدان توسعه سیاسی نیست.

۴. آقای عبدی معتقد است که نیت خیرخواهانه داشتن در انجام امور اجتماعی و سیاسی اگر چه پسندیده است، اما کافی نیست و داشتن علم و تخصص مقدم بر نیت خیرخواهانه و تعهد است! اما آنچه از آیات الهی و روایات ائمه علیهم‌السلام اتخاذ می‌شود، خلاف این مطلب است. دختران شعیب علیهم‌السلام وقتی می‌خواستند موسی علیه‌السلام را برای پدرشان معرفی کنند، می‌گویند «القوی الامین» یعنی هم نیرومند است و هم امانت‌دار و پاک‌سرشت، لذا از منظر دینی تعهد و تخصص لازم و ملزوم و مکمل هم هستند، نه این‌که فقدان تعهد قابل اغماض باشد. در دوران حکومت پنج ساله حضرت امیر علیه‌السلام بارها شاهد هستیم که حضرت علیه‌السلام برخی از استانداران و عوامل حکومتی را به‌صیرف نقض موازین اخلاقی و تعهدات برکنار می‌نماید، با این‌که افراد کاردان و متخصصی بودند. واقعیت این است که استشهد به روایات سیره عملی حضرت معصومین علیهم‌السلام در این باب، گستره زیادی دارد که مجال و فرصت برای طرح آنها نیست. بنابراین به همان اندازه که کاردانی و تخصص مهم و تعیین‌کننده است، به همان مقدار بلکه بیشتر، تعهد و نیت خیرخواهانه داشتن مهم است؛

بازتاب اندیشه ۱۰۳  
 ۲۹  
 تغییر  
 وضع موجود؛  
 چرا و چگونه؟

چه این‌که بسیاری از مفاسد و جنایت‌های بشری به دست انسان‌های متخصص کارردان غیرمتعهد و غیر متخلق به اخلاق صحیح، انجام پذیرفته است.

۵. آقای زیباکلام در نوشته خود بر این امر تأکید می‌کند که مسألهٔ بازنشسته شدن استادان دانشگاه در دولت نهم، سیاسی است و با اغراض و اهداف خاصی انجام می‌گیرد! در پاسخ باید گفت ادعای ایشان مستدل و مستند نیست و جالب‌تر اینجاست که وی اذعان می‌کند که بازنشسته شدن بعد از ۲۰ سال خدمت، یک امر کاملاً قانونی و در روال طبیعی است. اما ایشان می‌گویند ممکن است استادی هنوز توانایی کار و تدریس را داشته باشد. در تجزیه و تحلیل این مطلب باید گفت بدون شک باید با مسأله مهمی چون چگونگی وضعیت بازنشستگی استادان، برخوردی علمی و کارشناسانه انجام گیرد، اما باید توجه کرد اولاً اگر ما ملتزم شویم که مجمع استادان خود تصمیم بگیرند چه استادی بازنشسته شود و چه کسی نشود؛ این مسأله به صنوف دیگر نیز سرایت می‌کند و آنان نیز خواهان این هستند که خود پیرامون زمان بازنشستگی تصمیم‌گیری نمایند و در این صورت شاهد هرج و مرج و بی‌نظمی خواهیم بود. بنابراین، قانون تنها راه حلی است که می‌تواند در اینجا و سایر بخش‌های اجتماعی حاکم باشد. ثانیاً بازنشسته شدن استادان، خود نیز ثمرات و برکات فراوانی دارد؛ از جمله میدان دادن به جوانان جویای نام و حمایت از آنان جهت غنی شدن مبانی علمی دانشگاه. ثالثاً بازنشسته شدن استادی دلیل بر استفاده نکردن از او نیست، چرا که در صورت توانایی می‌تواند در دیگر عرصه‌ها، از جمله مشاوره به استادان جوان، انتقال تجارب و پژوهش، فعالیت نماید.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی